Archive of SID

اسطوره‌های شعر نیما

دکترمهدی خادمی‌کولایی*

چکیده: بحث دربارهٔ اسطوره یکی از جنجال برانگیزترین مباحثی است که ذهن و ضمیر بشر با آن دست به گریبان است، خصوصاً در روزگار معاصر که عوامل متعددی باعث اسطوره‌زدایی و گاه اسطوره ستیزی شده است؛ اما هنرمند و شاعر خلّاقی همچون نیما با آگاهی از این نکته که بنای بلند اندیشه و تمدن فرهنگی جوامع امروز بر شالوده‌های استوار، باورها و انگاره‌های پیشینیان برافراشته شده و انکار آنها به نوعی نادیده انگاشتن هویت و اساساً موجودیت خویش است، به باززایی و نوآفرینی اسطوره‌ای منطبق با نیازهای جوامع روزگار خود دست می‌زند و این مفاهیم عمیق و ریشه‌دار را با پرداختی مناسب به میان مردم می‌کشاند. البته باید دانست که اسطوره‌پردازیهای نیما در بسیاری از موارد با شکل متعارف و مرسوم آن در بین دیگر شعرای همعصر او متفاوت است و به دشواری می‌توان آن را در قالبهای قراردادی رایج مورد نقد و بررسی قرار داد، از این رو، با تقسیم بندی آن بر اساس حوزه‌های عاطفی و معنایی، در ذیل شش عنوان به تحلیل گذرای آنها می‌پردازیم: جهان‌شناسی اساطیری، اساطیر پهلوانان، اساطیر انبیا، موجودات اساطیری فراطبیعی، اساطیر پدیده‌ها و جانوران نمادین، منظومه‌های داستانی ـ اساطیری.

کلیدواژه: شعر فارسی، نیما یوشیج، اسطوره، نماد، موجودات اسطوره‌ای، حماسه.

مقدمه

نیما در وصف خود آورده است: «می‌توانم بگویم من به رودخانه شبیه هستم که از هر کجای آن لازم باشد، بدون سر و صدا می‌توان آب برداشت». (آرین‌پور، یحیی، ۱۳۷٦: ۵۸۲)

چشمهٔ جوشان طبع نیما پس از سالها ستیز با سنگ سکوت، سرانجام تراوید و با زمزمه‌ای غریب از میان صخره‌های سرسخت به راه افتاد و مسیری نوبنیاد اما ناهموار را در برابر خویش گشود و به‌رغـم ناباوری و شگفتی نوستیزان، روزبه‌روز ژرفا و پهنای بیشتری یافت و زلال جاری این جریان مبارک، جان عطشناک بسیاری را در مسیر خود سیراب کرد و اکنون این جویبار، به دور از جنجالها و جدالهای آغازین در سرزمین احساس میلیونها انسان با جلوه وجلایی روزافزون در حرکـت و

* عضو هیئت علمی‌دانشگاه پیام نور، مرکز ساری.

www.SID.ir

Archive of SID

تکاپوست و هر کس به فراخور ذوق و قابلیت خود، ماهی مقصود خویش را از آن صید می‌کند. راقم این سطور نیز برای رهایی از حسرت بی‌نصیبی، دل به دریا زد و بر آن شد که با همهٔ ناتوانی، دستی از آستین همت برآورد و به جستجوی مرده‌ریگ اسطوره در این رود بلند بپردازد که یک سوی آن سر در کوهستانهای ابرآلود و پر ابهام گذشته دارد و سوی دیگر آن به دریای رازآمیز و پر تپش هستی امروز پیوند خورده است.

بحث دربارهٔ اسطوره یکی از جنجال برانگیزترین مباحثی است که ذهن و ضمیر بشر امروز با آن درگیر و دست‌به‌گریبان است. اگرچه تلاشهای فکری فراوانی برای تعریف این پدیدهٔ پیچیدهٔ فرهنگی صورت گرفته، اما پس از عرقریزان اندیشه، بیشتر نظریه‌پردازان به ناتوانی خود در بیان دقیق این موج سیال و در قالب نگنجیدنی اعتراف کرده و تعاریف خود را ناقص و نارسا خوانده‌اند. همچنین، ذکر این نکته شاید ناضرور نباشد که دیدگاهها و انگاره‌های ضدونقیض بسیاری دربارهٔ این مقولهٔ اندیشه‌ای ابراز شده است. بعضی گفته‌اند: «اسطوره از نخستین تجلیات هوش بشری است، منبع الهام نخستین قصه‌هایی [است] که انسان بافت.» (لوفلر- دلاشو، ۱۳٦٦: ٤٨) برخی ساخت و تولید این محصول ذهنی جهان‌شمول را ممیز انسان از سایر موجودات دانسته و ابراز کرده‌اند: «انسان، حیوان اسطوره‌ساز است» (لوی اشتراوس، ۱۳۷۹: ۵۵). دسته‌ای دیگر اسطوره را از پایه و بنیان دروغ و بی‌اساس انگاشته و درصدد انکار آن بر آمده‌اند. اما صرف‌نظر از این افراط و تفریطها، بسیاری از اسطوره‌شناسان بزرگ جهان دربارهٔ این مفهوم عمیق به دیدگاههای نزدیک و گاه مشترکی نیز دست یافته‌اند. اینکه رویشگاه اسطوره خلاقیتهای قومی و تباری است و ابداع آن از نمادهایی سرچشمه می‌گیرد که ریشه در ناخودآگاه آدمی دارند و اینکه برخلاف داستان که حافظهٔ جمعی است، اسطوره رؤیای قومی و عمومی است و سرگذشتی قدسی و نمونه‌وار را روایت می‌کند که در زمانی بی‌آغاز و مکانی نامعلوم رخ داده است و موجودات آن خارق‌العاده و فوق‌طبیعی‌اند. و اینکه اسطوره همیشه به گذشته مربوط نمی‌شود بلکه در جوامع نو نیز نمود پیدا می‌کند، زیرا جامعهٔ بی‌اسطوره همچون انسان بی‌رؤیا دچار روان پریشی می‌شود و، از این رو، انسان امروزی نه می‌تواند راه ساخت اسطوره‌ها را مسدود کند و نه می‌تواند نیازمندی خود به آن را نفی نماید و یا اینکه اسطوره‌ها بازتاب آرمانها و آرزوهای نامحقق و سرکوب شدهٔ آدمی هستند که به کمک قوهٔ تخیل، بروز و ظهور می‌یابند و به سبب رؤیاگونگی، زبانی خاص و نمادین دارند که تعبیر و رمزگشایی آنها باعث آشکار شدن و آفتابی شدن حقایق نهفتهٔ موجود در آنها می‌شود، و موارد بی‌شمار دیگری از این دست. این اظهارنظرها نشانگر وحدت نظر نسبی اسطوره‌پژوهان دربارهٔ این حقیقت مبهم و مرموز است.

حال پس از بیان نکاتی دربارهٔ اسطوره باید دید چه پیوند و نسبتی بین اسطوره و شعر وجود دارد. «شعر بیان رؤیا و شارح حالات مجذوب و بیخودانهٔ انسان است و از ضمیر نامکشوف برمی‌خیزد. اسطوره نیز، بیانگر رؤیای جمعی یک قوم است. پس شعر و اسطوره در رؤیای شخصی و جمعی و نیز در بیان الگوهای کهن وجه اشتراک دارند. بخش بزرگی از فرآورده‌های شعری، رمزی و نمادین است. اسطوره نیز با زبانی نمادین و رمزی خود را عرضه می‌کند. پس پیوند رمزآمیز اسطوره و شعر، غیرقابل انکار است». (اسماعیل پور، ۱۳۸۰ : ۱۰) برخی بر این عقیده‌اند که «آفرینش شعر نیز خود نوعی اسطوره‌سازی است. شاعر با گیاه و سنگ و آب به گونه‌ای روبه‌رو می‌شود که گویی آنها به نوبهٔ خود انسانهای زنده‌ای هستند. اسطوره‌سازی عبارت است از کشف هویت

www.SID.ir

Archive of SID

انسان در شیء، طوری که شیء نه جای شیء، بلکه به جای انسان و در جهتی که انسان از طریق عواطف بر آن تحمیل کرده است، انجام وظیفه نماید. اسطوره آن دنیای خیالی رابطهٔ شاعر با طبیعت است» (براهنی، ۱۳۷۱: ۲۲). علاوه بر اینها، حتی پیدایش شعر نیز در هاله‌ای از اسطوره قرار دارد، زیرا نخستین شعر را به حضرت آدم(ع) نسبت می‌دهند که در اثر جدایی از بهشت و، همچنین، اندوه ناشی از سوگ فرزندش، هابیلِ مقتول، سروده است (برای آگاهی بیشتر نک: دولتشاه سمرقندی،ص ٢٤؛ ذبیح الله صفا، ١٣٦٧: ١٧٥ که عین شعر منسوب به حضرت آدم را آورده است). البته بر کسی پوشیده نیست که اسطوره‌ها و حماسه‌های بزرگ جهان نیز همچون *گیلگمش*، *ایلیاد* و *ادیسهٔ* هومر، *رامایانا و مهابهارات* هند، *شاهنامهٔ* فردوسی، *گرشاسب‌نامهٔ* اسدی طوسی و ... همگی در دامان مهربان شعر بالیده‌اند و راه به جاودانگی برده‌اند.

اکنون باید دید که رویکرد شاعرانهٔ نیما به سمت و سوی اساطیر چگونه بوده و چه تجلیاتی از این نگرش کل‌گرا و متافیزیکی در اشعار او نشو و نما یافته‌است.

به رغم اینکه در روزگار معاصر به سبب روشن‌بینی و علمی‌اندیشی بیش از حد، روی آوردن به نگره‌ها و آموزه‌های عینی و مادی، غلبهٔ روحیهٔ فردگرایی و کم فروغ شدن روحیات قومی و حماسی، تسلط قهرآمیز آدمی بر طبیعت و، در نتیجه، جدایی او از آن، رشد بی‌قوارهٔ عقلانیت و خردگرایی دانشورانه، خرافات انگاری مقولات مبهم و دیرپا، عدم کندوکاو عالمانه برای آگاهی یافتن از پیشینه‌ها و مواریث دیرپای فرهنگی و جز آن باعث اسطوره‌گریزی و گاه اسطوره ستیزی شده است، اما عموماً هنرمندان و شاعران خلاق معاصر، خصوصاً نیما با آگاهی از این نکته که بنای بلند اندیشه و تمدن فرهنگی امروزجوامع بر شالوده‌های استوار و روزگارآلود باورها و انگاره‌های پیشینیان برافراشته شده و انکار آنها به نوعی نادیده انگاشتن هویت و اساساً موجودیت خویش است، نه تنها اسطوره‌زدایی را جایز نمی‌دانند بلکه بر این باورند که ضمن حفظ و حراست از آنها باید منطبق با نیازهای امروز بشر دست به نوآفرینی و باززایی اسطوره‌ای زد و با کشانیدن این مفاهیم ریشه‌دار به میان مردم، حرکت رو به کمال و متعالی آنها را ارج نهاد. با این دیدگاه است که می‌توان گفت که نیما بنیان‌گذار اسطوره‌سازی جدید در شعر فارسی است، «**ققنوس**»، «**پریان**»، «**مرغ مجسمه**»، «**اندوهناک شب**»، «**سایهٔ خود**» و حتی چند شعر دیگر از همان حول و حوش سالهای بیست و حتی بسیاری از شعرهای بلند چون «**پادشاه فتح**» و «**مرغ آمین**»، «**ناقوس**» و دهها شعر دیگر از او، هم کوتاه و هم بلند، ساخت اساطیری دارند؛ یعنی شاعر در وضع و محل خیالی خاصی قرار [می]گیرد که در آن، کل توازی‌های تاریخی را، یک جا، در قلب اسطوره‌ای که خود آفرینندهٔ آن است می‌ریزد» (براهنی،۱۳۷۱: ۸۰۱).

اسطوره‌پردازیهای نیما در بسیاری از موارد با شکل متعارف و مرسوم آن در بین دیگر شعرای همعصر او متفاوت است و به دشواری می‌توان آن را در قالبهای قراردادی رایج مورد نقد و بررسی قرار داد؛ از این رو، مؤلف بر آن شد تا برخلاف شیوه‌های معمول که عموماً برکلی‌گویی و عدم تفکیک موضوعی استوار است، به تقسیم‌بندی آن براساس حوزهٔ عاطفی و معنایی روی آورد و در ذیل شش عنوان جداگانه به بحث دربارهٔ دیدگاهها و اشارات اساطیری نیما بپردازد.

۱. جهان‌شناسی‌اساطیری

در اشعار نیما گاه از مکانهایی سخن به میان می‌آید که فقط در جغرافیای اساطیری می‌توان از آنها سراغ

www.SID.ir

Archive of SID

گرفت. شهرهایی چون جابلقا و جابلسا و یا کوه قاف، بدون شک هویت اسطوره‌ای دارند. چنان‌که دراین‌باره گفته‌اند: «جابلقا و جابلسا دو شهر از عجایب صنع خدا، که یکی از مشرق با کوه قاف پیوسته بود و یکی از سوی مغرب» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۵۵). نیما در آغاز یک سرودهٔ بلند ۱۵۹۰ بیتی خود به این دو شهر اساطیری توجه نموده است. نام این منظومهٔ پررمزو راز و نمادین «**قلعهٔ سقریم**» است که در بیابانی ناپیدا کران و بی فریاد سر برآورده و ابتدا و انتهای آن به دو شهر موهوم و رمزآلود جابلقا و جابلسا مربوط می‌شود.

چشم تا کجا که در نگـرد جـز بیابان به جای ره نبرد
از یکی سوی تا به **جابلسا** وز دگر سـوی تا به **جابلقـا**
(نیما یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۱۲)

همچنین، کوه قاف یا ولایت قاف که قدما آن را تکیه‌گاه زمین و از جنس زمرد به حساب می‌آوردند، صبغه‌ای اساطیری دارد و نیما در طلیعهٔ همین سرودهٔ دراز آهنگ از آن یاد می‌کند. او «**قلعهٔسقریم**» را ـ که احتمالاً همان یوش سر به فلک کشیدهٔ آرام گرفته در دامان حریر ابرهاست ـ دنبالهٔ ولایت قاف می‌داند و رازناکی آن، زمانی مضاعف می‌شود که از سنگلاخهای آن اژدهایان آدمی‌خوار سر بر می‌آورند.

داستان سنج داستان‌پرداز داستـان را چنیـن دهد آغاز
کـه بـه دنبالهٔ ولایت قاف کژدها خیزدش ز راه شکاف
قلعه‌ای بود در زمان قدیم نام آن قلعه، **قلعـهٔ سقریـم**
(همان، ص۱۷۷)

۲. اساطیرپهلوانان

از آنجایی که اسطوره‌های نیما عام و انسانی است و کمتر رنگ ملی و دینی به خود می‌گیرد، اساطیر پهلوانان در آن بسیار کم رنگ و بی‌رمق نمودار شده است، اشخاصی چون تور، بهمن، گستهم، دارا و اسکندر با سرشت حماسی تاریخی خود در لحظاتی کوتاه جلوه‌ای می‌کنند و شتابان می‌گذرند و دیگر فرصت نشو و نما نمی‌یابند و در این لابه‌لا از عناصر اسطوره‌ای نوشدارو و سد سکندر نیز به ضرورت سخن، یادی می‌شود.

بشکست پشت قـوت و باد سپاهیان
از کـوه تـور و بـهمـن و از پـور گستهـم
در کاروان مانده به جز شور غم نماند
وز غم چه شور خاست جز این داستان غـم
(همان، ص۵۹۹ـ ۶۰۰)

خون دل خـورده‌ای از دست زمان
دیـده زیـن روسـت کـه احمـر داری
صـولـت و هیبـت دارا دیـدی
خبـر از مـلـک سکنـدر داری!
(همان،ص ۱۶۵)

شعر «**آهنگر**» نیما نیز تداعی‌کنندهٔ قیام شورشی کاوهٔ آهنگر است و پاره‌هایی از آن شور خیزش و رستاخیز فراگیر مبارزه با ستم و رسیدن به رهایی را فریاد می‌کند.

در درون تنگنا، با کوره‌ای، آهنگر فرتوت
دست او بر پتک
و به فرمان عروقش دست
دائماً فریاد او این است، ...
آهن سرسخت !
قد برآور، بازشو، از هم دو تا شو
با خیال من یکی‌تر زندگانی کن !
(همان،ص ۵۰۰)

شایان ذکر است که برخلاف تصور رایج که عموماً اسطوره‌پردازی را مترادف با بیان آشکار و یا اشاره‌وار زندگانی حادثه‌خیز قهرمانان حماسی می‌پندارند، پرداختهایی از این دست تنها جلوه‌ای محدود از این

www.SID.ir

Archive of SID

کردار خلاق را آینگی می‌کنند زیرا «حماسه حاصل و برآیند اسطوره است که درگذر زمان از آن به درآمده، پرورش یافته و ره به جاودانگی جسته است. در گسستگی حماسه از پیکرهٔ اسطوره دو ویژگی مهم و اصلی اسطوره نیز از آن جدا شده: جنبهٔ آسمانی و ایزدینه و زمان ازلی روایات اساطیری در حماسه به ترتیب به فضای زمینی و انسانی و زمانی بسیار کهن ـ نه بی‌آغاز ـ دگرگون شده است» (آیدنلو، ۱۳۷۹: ٤٨).

۳. اساطیر انبیا

زندگی تعدادی از پیامبران، گاه در زمان حیات و در بسیاری از اوقات پس از وفاتشان با اسطوره‌ها درآمیخته است. گستردگی ابعاد شخصیتی، برخورداری از عنصر قداست، مقبولیت عام و همگانی و داشتن رنگ اعتقادی و باورانه از عواملی است که در پراکندن هاله‌ای از اساطیر بر گرد شخصیت این رسولان اثر گذار بوده است. از انبیای الهی، سلیمان با همهٔ حشمت و شکوه، فروغی کم شعاع و پریده رنگ در مجموعهٔ اشعار نیما دارد و فقط از «**خم سلیمانی**» (ص١٦٣) و«**دم سلیمانی**» (ص١٨٩) سخنی به میان می‌آید که آن هم مسبوق به سابقه‌ای روشن و پذیرفته شده نیست. اما منظومه‌ای با عنوان «**دانیال**» که درسروده‌های نیما منظومه‌ای منحصر به‌فرد دربارهٔ اسطوره‌های مذهبی است، جلوه و جمالی ویژه دارد. بن‌مایهٔ این شعر از داستانهای تورات است و نیما آن را در یک مثنوی ٧٦ بیتی به نظم کشیده است. هدف نیما از سرودن این شعر، ساختن تصویری نمادین از دانیال است که می‌تواند احیاگر اسطورهٔ مقاومت باشد:

دانیال اما به فکر خود، بدان صورت که بود،
به خدای خود دعا کرد و بیامد در سجـــود
استـــخوانـم بگسلـد گـو پوستـــم بـر تـن درد
کس مرا در این جهان، مرد دو رویـه ننگـرد
(همان، ص ۲۲۹ ـ۲۳۰)

و هنگامی‌که از نماز بردن به حاکم روزگار خود، بخت‌نصر سربازمی‌زند و او را در کُنام شیران درنده می‌اندازند و او از چنگال شیران، جان سالم به در می‌برد، خود نماد تسلط و پیروزی نیروهای خیر بر قوای شرور و زیانکار است. خصوصاً زمانی که بخت نصرـ که رمز تباهی وخوی اهریمنی استـ در برابر دانیال ـ که تبلور خیر و صداقت و راستی است ـ دست تسلیم بر سینه می‌نهد و پوزش اندر می‌گیرد، در الگوی گستردهٔ نبرد حق با باطل یکی از برجسته‌ترین شکستهای باطل رقم می‌خورد.

٤. موجودات اساطیری (فراطبیعی)

در مجموعه کامل اشعار چندصدصفحه‌ای نیما موجودات فراطبیعی اساطیری از قبیل اژدها، اهریمن، دیو، غول و پری هیبت و هیمنهٔ خویش را به رخ می‌کشند و خالق صحنه‌هایی خوف انگیز در میدانگاههای نبرد می‌شوند. نبردهایی که بیشتر یادآور ستیز و نزاع آغازین بشر با موجودات ناشناخته و هول‌آور برای رفع نیازهای اولیه و ابتدایی است و پیروزی قهرمان در داستانهایی از این دست از دیدگاه «روانکاوی یونگ» عموماً نمایانگر پیروزی ضمیر خودآگاه بر ناخودآگاه انسان است.

در اینجا برای رعایت اختصار تنها به آوردن یک شاهد مثال از اشعار نیما دربارهٔ هر یک از این موجودات بسنده می‌کنیم و فقط در خصوص «پری» توضیحات بیشتری عرضه خواهیم نمود.

الف) اژدها

«اژدها تصویر نمادین عالمگیری است که در فولکلورهای مشرق‌زمین، در نزد یونانیان، ایرانیان و دیگر ملتها به صورتهای مختلفی از آن برمی‌خوریم پوستی پوشیده از فلس و پولک همچون زره، چشمانی که از آنها آتش می‌جهد و پوزه‌ای خون آلود، خوف و وحشت از جانوران بزرگ‌جثهٔ ماقبل تاریخ، سپس

www.SID.ir

Archive of SID

خزندگان، و ماران درشت‌پیکر در قوهٔ متخیلهٔ مردم، تصویر هراس‌انگیز اژدها را رقم زده است» (لوفلر- دلاشو، ۱۳٦٦: ۲۳٦).

نیما در توصیفی حماسی مرکب خود را به اژدهایی مانند می‌کند که با تازیانهٔ باد، او را توفنده و پرشتاب به پیش می‌راند تا هر چه زودتر دیدار یار (شهریار) را دریابد:

زیر رانم غرش آورده به ره توفنده خیزان اژدهایی مست
و به دستم تازیانهٔ بادهای تند،
که نوای وصل را بودند هر لحظه به دل خوانا ...
و اژدهایی که تکاور مرکب من بود،
اینک صخره ای در پیش،
مارها ببریده از هم ریسمان هایی ...
مثل اینکه هیضه دار خاکدان راه شکم ترکانده است اکنون
و آن همه پتیاره از راه شکم کرده است بیرون.

(همان،ص ۳۲۳ ـ ۳۲٤)

در پاره‌های پایانی شعر بالا، بیرون ریخته شدن موجودات اهریمنی و زیانکار از شکم زمین، یادآور اسطورهٔ به بند کشیدن ضحاک و صرف‌نظر نمودن از کشتن اوست که دلیل آن را بر کنار ماندن از آسیب خرفستران (موجودات موذی مثل مار، عقرب و ...) می‌دانستند که با ریخته شدن خون ضحاک همهٔ هستی را فرامی‌گرفت.

ب) اهریمن (خرد خبیث)

در متون کهن خصوصا در آیین زروانی و زردشتی، اهریمن، گوهری پلید و عنصری بدخواه و زیانکار معرفی می‌شود که برای تیرگی و تباهی جهان می‌کوشد و دیوان، دستیاران و مددکاران او هستند.

هر چه در کار خود است
یاسمن ساقش عریان می‌پیچد
به تن کهنه جدار
و جداری که شکافیده ز هم می‌نماید دیوار
و اهرمن رویی
تیرگی بر سر هر تیرگی‌ای
به هم آورده به هم می‌بندد.

(همان،ص٤٦۹)

ج) دیو[1]

در دیوان نیما، دیو مظهر پلیدی، نقطهٔ مقابل فرشته، نمود هیبت و سرسختی، مایهٔ وحشت و نفرت و خلاصه، استعاره از هر انسان با صفات و منش پلشت و اهریمنی است.

دیـوی دیدم نشسته با دیوی تنگ
این برکف ساغریش، آن بر کف سنگ
درویشی در آرزوی صلح دو دیو
ای وای از آن زمـانـــهٔ پـر نیرنـگ

(همان، ص٥٥٦)

د) غول

«غول در عبری به معنی مودار است، نوعی از دیوان زشت، که مردم را در صحراها هلاک کند و به هر شکل که بخواهد درآید و مردم را در بیابان بخواند و از راه ببرد» (یاحقی، ۱۳۷٥: ۳۱٦ـ۳۱۷).

قصهٔ عاشقی پر ز بیمم
گر مهیبم چو دیو صحاری
ور مرا پیرزن روستایی
غول خواند ز آدم فراری
زادهٔ اضطراب جهانم

(همان،ص ۲٤)

هـ) پری

پرداختـن بـه داستان پریان قدمتی چندین هزار ساله دارد و اولین سروده‌های حاوی این موضوع را از

۱. دربارهٔ دیو و معانی مختلف و وجوه اساطیری آن نک: مهرداد بهار، ۱۳۷۸: ٤٥۹ و احمد طباطبایی، ۱۳٥٥: ٥۳.

www.SID.ir

Archive of SID

بیلی تیس شاعرهٔ یونانی (۲۶۰۰سال ق.م) نقل می‌کنند؛ چنان‌که پاره‌ای از آن این گونه است:

کنار دریای قبرس خفته بودم، دریا چون بنفشه‌زاری، سیاه و کهکشان چون شیری که از پستان مادر آسمان روان باشد، سپید بود. پیرامون من، میان گلبرگهای فرو ریخته، پریان خفته بودند و هنگامی‌که نسیم می‌وزید شاخه‌های علف با گیسوان پریشان آنان درمی‌آمیخت (لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۸٤).

و بعدها کسان دیگری چون تاکاماتایوشی ژاپنی در *اوراشیما*ـ که صادق هدایت آن را به فارسی ترجمه کرده استـ هانس کریستین آندرسن دانمارکی در *صدف دریایی*، اسکاروایلد انگلیسی در *ماهیگیر و روحش* و شاعران ایرانی مثل نیما در **مانلی** و ***پریان***، شاملو در **پریا** و **قصهٔ دخترای ننه دریا** و فروغ و سپهری و دیگران، جسته و گریخته در برخی از سروده‌هایشان به آن پرداخته‌اند و نیما خود با آگاهی از این امر می‌گوید: «من اول کسی نیستم که از پری پیکری دریایی حرف می‌زنم. مثل اینکه هیچ کس اول کسی نیست که اسم از عنقا و هما می‌برد. جز اینکه من خواسته‌ام به خیال خود گوشت و پوست به آن داده باشم» (نیما یوشیج، ۱۳۷۰ : ۳۵۰).

در جوهر و سرشت اساطیری پری عموماً شبهه‌ای وجود ندارد؛ تنوع آثار نظم و نثر در میان ملل گوناگون از گذشته و حال با همهٔ رنگارنگی، جهت آشکار این مدعاست (برای آگاهی بیشتر نک: سرکاراتی، ۱۳۵۰: ۱ـ۳۲). اما نظرات متفاوتی تحت‌تأثیر شرایط گوناگون اقلیمی و فرهنگی دربارهٔ آن ابراز شده است. گاه پری را موجودی اهریمنی و پلید با آفرینشی زیانکار دانسته‌اند که از دریا برمی‌آید و با اهوراییان در ستیز است و زمانی هم موجودی زیبا و اثیری تصور شده که در کنار چشمه‌ساران زندگی می‌کند و در اوج طنازی و دلفریبی، قهرمانان گیتی را افسون می‌کند.

نیما در شعر بلند «**مانلی**» از ماهیگیری سخن می‌گوید که در شبی مهتابی با قایقش به دریا می‌زند و گرفتار طوفانی سهمگین می‌شود و پس از سرگردانی فراوان، موجودی زیبا و افسون‌کار به او چهره می‌نماید و گفتگویی طولانی بین آن دو درمی‌گیرد.

نازنین پیکر دریایی گفتش: اما
من سودازده را جای در آب
شوق دیدار تو آورد بر آب ...
[ماهیگیر] بر سر ناوش آورد، نشست
دل بر آن مهوش دریایی بست
همچو چشمانش بر بست دهان
... [و سرانجام:] دل‌نوازندهٔ دریا خندید
هر دو را آنی دریا بلعید ...

(همان، ص ۳۷۷ و ۳۷۹)

نیما علاوه بر «**مانلی** منظومهٔ مستقل دیگری به نام «**پریان**» (مجموعه، ۲۷٤ ـ ۲۸۰) دارد که برای رعایت اختصار به آن نمی‌پردازیم.

۵. اساطیر پدیده‌ها و جانوران نمادین

در تمامی‌فرهنگهای‌اسطوره‌ای به پدیده‌ها و جانوران گوناگونی برمی‌خوریم که در هاله‌ای از اسطوره قرار گرفته‌اند و از آنجایی که اسطوره را بیان سمبلیک و تخیلی پدیده‌های طبیعت می‌دانند و با این دیدگاه، اسطوره‌شناسی را زیر مجموعه‌ای از نشانه‌شناسی قلمداد می‌کنند، لازم است که نمادها و نشانه‌های مختلف در قلمرو فکر و فرهنگ و ادبیات رمزگشایی شوند و مفاهیم عمیق و نهانی آنها آشکار و آفتابی گردد؛ زیرا بسیاری از عناصر و موجودات طبیعی بیانگر کنشها و کردارهای اساطیری خاصی هستند که خاستگاه و زادگاه آنها در غبار زمان‌های نامعلوم گم شده است و با گذشت عصرها و پیدایش نسلهای متأخر، پرداختی زیبا و منطبق با نیازها و شرایط هر تیره و تبار از آنها به عمل آمده است.

www.SID.ir

Archive of SID

برخی علت پیدایش چنین نگرشی را در برخورد با موجودات محیطی، ناشی از ناتوانی قوهٔ ادراک آدمی از درک مادی پدیده‌ها می‌دانند که باعث رهاشدن ذهن اسطوره‌ساز آدمی در دنیای اساطیر شده است. دنیایی که در آن همهٔ اشیاء و پدیده‌ها جان دارند و روح آدمی در همهٔ آنها در صیرورت و سیلان است.

بهترین نمود کاربست چنین نگرشی را در ادبیات سمبولیک می‌توان یافت؛ زیرا سمبولیستها بر آن بودند که «دنیا جنگلی است مالامال از علائم و اشارات، حقیقت از چشم مردم عادی پنهان است و فقط شاعر با قدرت ادراکی که دارد، به وسیلهٔ تفسیر و تعبیر این علائم می‌تواند آنها را احساس کند» (سید حسینی، رضا، ۱۳٦٦: ۲٦۹). دربارهٔ سمبول نیز گفته‌اند: «سمبول، اسطوره‌ای است خودآگاه. یعنی انسان اولیه برداشت خود را از محیط زیست به صورت اساطیر بیان می‌کرد، ما آن اساطیر را اینک به صورت سمبل می‌بینیم [و] اسطوره، آن سوی سکهٔ سمبول است» (براهنی،۱۳۷۱: ص۱۲۲) و از این چشم‌انداز بود که «سمبولیستها همتراز با رمانتیکها به اساطیر توجه کردند، چون در نوع نگرش و در نوع پرداخت هنریشان، وجه اشتراکی با اسطوره‌سازی پیدا کرده بودند» (اسماعیل پور، ۱۳۸۰ :۱۱).

و نیما نیز بدون شک شاعری سمبولیست است و رمزگرایی او سمت و سویی کاملاً اجتماعی دارد و در ساختها و پرداختهای اشعار رمزی او گرایش به سوی بینشهای اساطیری کاملاً مشهود است. از آنجایی که او شاعری مبتکر و نوآور است، کمتر درصدد تقلید و اقتباس از اسطوره های کهن برآمده؛ بلکه با الهام گرفتن از آنها، اسطوره‌ها و قصه‌های نمادین تازه‌ای به فراخور زمان و مکان زندگی خود آفریده است. آنچه نیما را در این خصوص نام‌آور و زبانزد کرده، خلاقیت هنری اوست نه بازآفرینی و بازنویسی محافظه‌کارانه و بی‌رمق از انگاره‌های اساطیری کهن؛ و البتّه اسطوره‌سازی، خود نمود عظمت و بزرگی روح هنرمندانهٔ یک شاعر است که خوشبختانه این نشان سترگی و افتخار با انوار طلایی خود بر سینهٔ فراخ نیما تلالؤ و درخششی چشمگیر دارد.

بروز و تجلی نمادها در اشعار نیما از بسامد بسیار بالایی برخوردار است؛ اینکه او حدود سیصد بار واژهٔ **شب** را در ساختن تصاویر گوناگون برای نشان دادن اوضاع خفقان‌بار اجتماع خود مورد استفاده قرار می‌دهد و مفاهیم متنوع و عمیقی را در برابر دیدگان ذهن و ضمیر خوانندگان شعرش به تماشا می‌گذارد، جای تردید باقی نمی‌ماند که او این واژه را از بستر محدود معنای قاموسی خارج ساخته و بر بالهای استعاره نشانده و به بلندای نماد و رمز کشانده است.

هان ای شب شوم وحشت انگیز !
تـا چنـد زنـی بـه جانـم آتـش ؟
(نیما یوشیج، ۱۳۷۰: ۳٤)

به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژندهٔ خود را
تا کشم از سینهٔ پر درد خود بیرون
تیرهای زهر را دلخون ؟
وای بر من!
(همان،ص ۲۳٤)

شب است،
شبی بس تیرگی دمساز با آن.
... شب است،
جهان با آن، چنان چون مرده‌ای در گور
و من اندیشناکم باز...
(همان،ص ٤۹۰)

بهره‌گیری نیما از نماد شب و ظلمت، گاه زمینه‌ساز داستانی دردناک و رمزپردازانه از سرنوشت انسان در جامعهٔ گرفتار فشار و جفاکاری است. جامعه‌ای که بر اثر کثرت شکست و سلطهٔ یأس، حالت انفعالی به

www.SID.ir

Archive of SID

خود گرفته و پذیرای شرایط بغرنج و بی‌رسمیهای باطن‌سوز روزگار خود شده و به همراه کاروان نامبارک شب، غول گرسنگی و هیولای مرگ را بر گردن و گردهٔ خود در همیشهٔ تاریخ احساس کرده است. بهترین نمود چنین ماجرای غمبار انسانی را در «**خانوادهٔ سرباز**» و «**کار شب پا**» می‌توان دید.

کارخانهٔ نمادسازی نیما پیوسته در کار است. بسیاری از پدیده‌های ساده و ابتدایی، اعم از زنده و غیرزنده، در این چرخهٔ معناسازی قرار می‌گیرند و نیما با همان طبع آزاد و کوهستانی اما پرنبوغ و معناتراش، آنها را از موجودی عادی به پدیده‌ای ماندگار، عمیق و گسترده بدل می‌کند. مثلاً «**ناقوس**» نماد بیداری و غفلت گریزی، «**داروگ**» رمز بشارت و بهبود، «**خروس**»، نشان صبح و بیداری، «**مرغ آمین**» نمود خیزش و رستاخیزی که زمزمه‌های نیازآلود مردم درد کشیده و آرزومند را به صبح استجابت خواسته‌ها و تحقق آرمانها پیوند می‌زند، «**قو**» و «**ققنوس**» استعاره‌های گستردهٔ مرگ اسطوره‌ای و باززایی آرمانی با آرزوی زندگی مطلوب و سرشار اما از گونه‌ای دیگر، «**مرغ شباویز**» سمبل واژگونگی جامعه و جهان در شبانگاهان سیاه و بی فریاد، «**مرغ غم**» و «**مرغ مجسمه** » نمادهایی از درد و رنج و سوزناکی درون نسلهای ادوار گوناگون می‌توانند باشند. البته آنچه یاد کردیم تنها اندکی از عناصر مادی و طبیعی محیط اطراف شاعر روستایی طبعِ شهرگریز بوده است که با پندارهای آزاد و تخیلات نیرومند او کیفیتی نمادین به خود گرفته‌اند و از شدت گرانباری، در بُعد معنا، گاه به سوی ابهام و پیچیدگی روی می‌کنند و نامحرمان شعرهای رازگونه و رمزآلود را با بی‌حوصلگی از خود می‌رمانند.

٦. منظومه های داستانی ـ اساطیری

از جنبه‌های دیگر اندیشه و انگاشتهای اساطیری نیما می‌توان به داستان‌پردازیهای اسطوره‌ای او اشاره کرد. او علاوه بر برخورداری از امتیازات هنری برجسته‌ای چون نواندیشی،خلاقیت، عادت‌شکنیهای جسورانه و شورشی، داشتن نگاه و نگره‌ای تازه به پدیده‌های مادی و معنوی اطراف خود، به هنر داستان‌پردازی (نثر و نظم) نیز آراسته بود. شاید در میان معاصران او، کمتر کسی با این همه مشغله‌های پرآشوب درونی و بیرونی، این فرصت و موقعیت را برای خود فراهم آورده باشد که به سرودن منظومه‌های کوتاه و بلند و متنوع داستانی بپردازد؛ اما نیمای حادثه‌آزما با سرودن داستانهایی چون «**قلعهٔ سقریم**»، «**افسانه**»، «**سرباز فولادین**»، «**خانوادهٔ سرباز**»، «**مانلی**»، «**پریان**»، «**پی دارو چوپان**»، «**خانهٔ سریویلی**»، «**قلعهٔ فتح**» و ... ثابت کرد که شعله‌های نبوغ او بسیار فراگیر و درازدامن است.

در این بخش، برای پرهیز از درازگویی، فقط به بیان وجوه اساطیری چهار داستان بسنده می‌کنیم.

الف) قلعهٔ سقریم

وقوع داستان در فضایی مبهم، نمادین و وهم آلود با شخصیتهای رمزی و اثیری و نقش‌آفرینی موجودات غیرطبیعی و توصیفات کاملاً حماسی نیما از پدیده‌های دخیل در ماجرا و رویکرد او به سمت و سوی پیچیده جلوه دادن داستان و سیر و سفر تخیلی و رؤیایی او، همه و همه دست به دست هم داده‌اند تا زمان و مکان نامعلوم را برای خواننده تداعی کنند و رنگ و صبغه‌ای اساطیری به داستان ببخشند. در این منظومهٔ داستانی برخورد نیما با اشیاء و عناصر بومی برای آفرینش تصاویر شاعرانه، برخوردی کاملاً اساطیری است؛ اینکه قلعه را دنبالهٔ کوه قاف اسطوره‌ای می‌بیند، مرکب زیر ران خود را زادهٔ غول و پری تصور می‌کند، نداها و الهامهای گوناگون از اطراف و اکناف بر او وارد می‌شود و... یادآور زندگی دوران کودکی بشر است. این ماجراها بیشتر به خاطرات آغازین انسانهای بی‌شائبه در بدو آفرینش شبیه است که شاعر آنها را از

www.SID.ir

Archive of SID

لایه‌های زیرین ضمیر ناخودآگاه خود بیرون می‌کشد و بر صفحات روشن و خودآگاه ذهن باز می‌تاباند و نهایتاً آنها را در قالب داستانی منظوم بر همگان عرضه می‌کند.

ب) خانهٔ سریویلی

مایه‌های اساطیری در داستان «**خانهٔ سریویلی**» بسیار پرخون و مواج است. وقوع ماجرا در درون جنگل که معمولاً آن را نماد ناخودآگاهی می‌دانند؛ فضای طوفانی و حملهٔ موجودی اهریمنی به خانهٔ شاعر و مشاجرات طولانی شاعر ـ که وجود نمادین خود نیماست – با او و پیروزی شیطان در راهیابی به خانهٔ سریویلی و صادر شدن اعمالی عجیب از او، همچون بریدن ناخنهای خود با دندان، کندن موها و فراهم نمودن بستر از آنها و موارد دیگر، بیانی نمادین از یک فرآیند اسطوره‌ای است. فرجام این قصه نیز بسیار معنادار و عمیق است و آن، اینکه شاعرِ ناامید به امیدواری و شب تیره به سپیدی و صبح می‌گراید و درخشش پیروزی بسان فروزش صاعقه در لحظاتی گذرا همه جا را روشن می‌کند؛ اما اجزای وجود آن موجود زیانکار به مارانی بدل می‌شود و در سراسر جهان منتشر می‌گردد. این شمه از ماجرا شباهت زیادی به اسطورهٔ ضحاک دارد که بنابر بینش اساطیری، پس از مدتی تحمل بند در البرزکوه، سرانجام زنجیر خود را می‌گسلد و جهان را از موجودات موذی و مرموز پر می‌کند؛ اما یکی از جاودانان به نابودی او برمی‌خیزد و جهان را از وجود او و سایر موجودات پلید پاک می‌سازد.

آخرین بندهای داستان، اسطورهٔ پیروزی نور، پاکی و خیر را به خوبی می‌نمایاند. اینکه پس از سالها نبرد بی امان بین شاعر و شیطان، مرغان بامدادی از کوههای دوردست مصالح فراهم می‌کنند و خانهٔ شاعر را می‌سازند و سریویلی با خوبی و خوشی، به همراه متعلقانش، به خانهٔ آرمانی خود بازمی‌گردد، آیا نمی‌تواند بهترین نمود پیروزی حقیقت و حقانیت بر پلیدی و ظلمت باشد؟

ج) پی دارو چوپان

در این داستان نیز می‌توان رگه‌هایی از اسطوره یافت. اینکه **شوکایی** به زنی پریوش تبدیل می‌شود، حکایت از بینشی اساطیری دارد؛ زیرا فقط در این نگرش است که جهان می‌تواند بسان رؤیایی جلوه‌گر شود و در آن هر چیزی از چیز دیگر پدیدار گردد. همچنین سخنان آن زن از دیدگاه روانکاوی می‌تواند یادآور آنیما (روان مردانهٔ موجود در زن) و آنیموس (روان زنانهٔ موجود در مرد) باشد که با توجه به روان‌شناسی یونگ این ندا و صدای اسطوره‌ای، ریشه در آغازینه‌های حیات و هستی آدمی‌دارد و ممکن است در وضع و محل خیالی خاص بروز و نمود پیدا کند.

د) پادشاه فتح

«شاعرانی که از گذرگاه، از اجتماع و نیک و بد و حالهای انسان اجتماعی به سرنوشت جهان راه می‌یابند؛ از واقعیت اجتماعی به حقیقت جهانی، از جزئی به کلی می‌رسند؛ در این حال اگر هم شعری به مناسبت موقعیتی خاص سروده شده باشد، گاه از همان آغاز، چارچوب موقعیت را، قید زمانی و مکانی امر واقع را، در هم می‌شکند و از آنِ کسانی می‌شود که آن موقعیت را نیازموده و از ویژگیهای آن بی‌خبر بوده‌اند؛ *پادشاه فتح نیما* دیگر به واقعهٔ آذربایجان در سال ۱۳۲۵ کاری ندارد و مال همهٔ آنهایی است که از پادشاهی سیاهی، از یکه‌تازی ظلم، به ستوه آمده‌اند» (مسکوب، ۱۳٦۷: ۲٤۰).

نیما در این منظومه، جامعهٔ شب‌زده، مردم شب گرفتهٔ اجتماع و ستم استخوان‌سوز روزگار خود را به گونه‌ای توصیف می‌کند که گویی دایرهٔ شمول جامعهٔ موضوع سخن او به فراخنای دایرهٔ هستی

www.SID.ir

Archive of SID

است و می‌تواند بیانگر اصلی مسلم در گذشته و حال و آینده باشد؛ حال آنکه فحوای کلام او مربوط به الگوی تاریخی حاکم بر دورهٔ مشخصی است و هنر بزرگ نیما تعمیم و تسری‌دادن هنرمندانهٔ آن در تمام جغرافیای انسانی کرهٔ هستی است و این شگرد شگرفی است که هر شاعری قادر نیست که به آن دست یازد و بدین وسیله ماندگاری خود را در اعصار مختلف تاریخ سکه زند.

نیما که از امیدها و آروزهای بزرگ انسانی سخن می‌گفت، در این شعر از جفای بزرگتر با زبانی رمزی و عمیق سخن به میان می‌آورد و بدون آنکه پذیرای شرایط ناهنجار زمانه باشد، به فراخور اوضاع و احوال جامعه و نیاز ملت خود به بیان تضادها، ستیزها و ستیهندگیهای آشکار و پنهان آن می‌پردازد و آنچنان رنگ عمومی و غیرشخصی بر طغیان خود می‌زند که امید همگانی شدن و جاودانه‌گشتن آن در سرزمین دلها جوانه می‌زند.

نیما «جزو شعرای رازدار ایران است [و] مانند شطح‌گویان که در رشته‌ای از کلمات نامربوط رشحه‌ای از اندیشهٔ خود را عبور می‌دادند»، (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۲: ۲۷۱ ـ ۲۷۲) از زبانی رمزی برای بیان عمیق استفاده می‌کند؛ او در این داستان مفاهیم ژرف و گسترده‌ای را بر گردن کلمات و گردهٔ تعبیرات نشانده است و اساساً واژگانی چون **شب، سیاه سالخورد دندان فروریخته، خیال مرگ، رقص لغزان شکستن، آوای طناز خروس، پادشاه فتح** و... بار معنایی سنگینی را نفس‌نفس‌زنان با خود حمل می‌کنند و خود را به دروازه‌های تعبیرات نمادین می‌رسانند و یک کلمه یا یک نمایه هنگامی نمادین می‌شود که چیزی بیش از مفهوم آشکار و بدون واسطهٔ خود داشته باشد. این کلمه یا نمایه جنبهٔ ناخودآگاه گسترده‌تری دارد که هرگز نه می‌تواند به گونه‌ای دقیق مشخص شود و نه به طور کامل توضیح داده شود، و هیچ کس هیچ امیدی به انجام این کار ندارد (یونگ،۱۳۷۸: ۱٦).

منابع

آرین پور، یحیی (۱۳۷٦)، *از نیما تا روزگار ما*، انتشارات زوار، تهران؛

آیدنلو، سجاد (۱۳۷۹)، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ش۳۲؛

اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۲)، *آواها و ایماها*، انتشارات تهران، یزدان؛

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم(۱۳۸۰)، «اسطوره، هنر و ادبیات»، *مجلهٔشعر*، ش ۲۸؛

ـــــــ (۱۳۸۰)، *مجلهٔشعر*، ش ۲۸؛

اشتراوس، لوی(۱۳۷۹)، *کتاب ماه هنر*، ش ۲۷، ۲۸؛

براهنی، رضا (۱۳۷۱)، *طلا در مس*، انتشارات نویسنده، تهران؛

بهار، مهرداد (۱۳۷۸)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، انتشارات آگاه، تهران ؛

دولتشاه سمرقندی(بی‌تا)، *تذکرة الشعرا*، به تصحیح محمد عباسی، تهران؛

سرکاراتی،بهمن(۱۳۵۰)، «پری»، *نشریهٔدانشکدهٔ ادبیات و علوم‌انسانی* تبریز، ش ۹۷؛

سیدحسینی، رضا (۱۳٦٦)، *مکتبهای ادبی*، انتشارات نیل و نگاه، تهران؛

صفا، ذبیح الله (۱۳٦۷)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، انتشارات فردوس، تهران؛

طباطبائی، احمد(۱۳۵۵)،«دیو و جوهر اساطیری آن»، *نشریهٔمهر*، ش ۱٦۸؛

لنگرودی، شمس (۱۳۷۷)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، نشر مرکز، تهران؛

لوفلر.م، دلاشو (۱۳٦٦)، *زبان رمزی قصه های پریوار*، انتشارات توس، تهران؛

مسکوب، شاهرخ (۱۳٦۷)، «قصهٔ سهراب و نوشدارو»، *باغ تنهایی، یادنامهٔ سهراب سپهری*، به کوشش حمید سیاهپوش، انتشارات نگاه، تهران؛

نشریهٔ مهر، (۱۳۵۵)، شمارهٔ ۱٦۸؛

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و...*، پژوهشگاه علوم انسانی، انتشارات سروش، تهران؛

یوشیج، نیما (۱۳۷۰)، *مجموعهٔ کامل اشعار نیما یوشیج*، به کوشش سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، تهران؛

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمهٔ محمود سلطانیه، انتشارات جامی، تهران.■

www.SID.ir